

تصویری طرح بینی و تفکیک دیداری ، پردازش عصبی طرحها ، بازشناسی طرحها و ... از جمله مباحثی هستند که در بخش مربوط به بینایی توجه روانشناسان احساس را خود جلب کرده‌اند. همچنین روانشناسان احساس در پی آند تا ارتباط این حس را با فرآیندهای دیگر ذهنی مثل تفکر ، حافظه و ... مورد بررسی قرار دهند. در این راستا مبحث حافظه تصویری و تفکر مطرح می‌شود. دستگاه شنوایی انسان از چه اجزایی تشکیل یافته است؟ به چه محرکاتی پاسخ می‌دهند و این محرکات چه ویژگیهایی باید داشته باشند تا احساس شوند؟ نظریه‌های مربوط به شنوایی ، تاثیرات روان شناختی صداها ، مساله سر و صدا و ... از جمله مواردی هستند که مورد توجه و بحث و بررسی روان شناسان احساس هستند. در این راستا روانشناسان سعی می‌کنند بین ویژگیهای شنوایی و ادراک ذهنی ارتباط پیدا کنند. بویایی از نظر تکاملی یکی از ابتدایی‌ترین و مهمترین حسهاست. هر چند که ظاهراً اهمیت آن کمتر از بینایی و شنوایی به نظر می‌رسد، اما اندام حس بویایی جایگاه برجسته‌ای را در مغز اشغال می‌کند. جایگاهی شایسته ، حسی که باید بر رفتار فرمان براند. از آنجائیکه بویایی از هر حس دیگر به شیوه مستقیم با مغز ارتباط دارد، از لحاظ کارکردهای روان شناختی نیز بسیار مورد توجه بوده است. شناسایی اجزاء دستگاه بویایی ، مناطق مغزی درگیر در حس بویایی و کارکردهای روان شناختی بویایی مثل تأثیر آن در یادگیری ، حافظه و ادراک از موارد مورد بحث در حیطه روان شناسی احساس است.

تمام اطلاعاتی که ما از جهان پیرامون خود داریم از طریق حواس ما بدست می‌آید. حواس ، ما را از خطرات احتمالی آگاه می‌سازد و اطلاعات لازم را برای تفسیر رویدادها و پیش بینی آینده در اختیار می‌گذارد. همچنین از راه حواس است که لذت و درد را احساس می‌کنیم، رنگها را تشخیص می‌دهیم. همه این اطلاعات به ما کمک می‌کنند تا فرآیندهای پیچیده‌تری چون ادراک و شناخت را داشته باشیم. در واقع بدون حواس این فرآیندها نیز اتفاق نخواهد افتاد و ما نخواهیم توانست تواناییهای دیگر ذهنی خود را بکار بگیریم. با توجه به علاقه‌ای که **روانشناسان** به بررسی اینگونه فرآیندهای پیچیده و درک آنها دارند در مرحله اول لازم به نظر می‌رسد که از گامهای اولیه آغازین این فرآیندها اطلاعات کامل داشته باشند. از اینجاست که به بررسی چگونگی احساسات انسان می‌پردازند. روانشناسان احساس تلاش می‌کنند از راه پژوهش کاربردی در زمینه فرآیندهای حسی سعی دارند توانایی تمییز و تفسیر محرکهای حسی را در آدمیان تعیین کنند تا این تواناییها بر الزامات تکالیف گوناگون منطبق شود. دستگاه بینایی انسان از چه اجزایی تشکیل یافته است؟ چگونه این اجزاء فعالیت می‌کنند و فعالیت آنها چه ارتباطی با یکدیگر دارند؟ انطباق با تاریکی چگونه اتفاق می‌افتد؟ پدیده زنگ بینی به چه صورت است و چگونه رنگها را تشخیص می‌دهیم؟ نظریه‌های مختلف در رنگ بینی کدامها هستند؟ ابعاد روانشناسی رنگ، مساله کوررنگی، ردهای

به عنوان مثال ، دانشمندان دریافته‌اند که حشرات و بعضی از جانوران راههای بالاتر از حس بویایی برای برقراری ارتباط استفاده می‌کنند. این جانوران نوعی ماده شیمیایی به نام فرمونها از خود ترشح می‌کنند و در هوا پخش می‌شود و هموعان جانور را بسوی او جذب می‌کند. شواهد، حاکی از آنست که بقایای تحولی نوعی فرمون ممکن است بر رفتار آدمیان نیز اثر بگذارد. یکی از این تاثیرات در رفتار جنسی میمونها و انسان دیده شده است. تاثیرات فرمونها هر چند به اندازه تاثیر آنها در جانوران رده‌های پایینتر نباشد، چرا که عوامل فردی و اجتماعی دیگر در این امر نقش دارند، اما هر چند خفیف هنوز در آدمیان در کار است. سازندگان انواع ادکلنهای زنانه و مردانه از این یافته روانشناسی احساس کمک می‌گیرند.

تداعی یک سو با شرایط و موقعیتهای خاص و همچنین به یاد آوردن خودبخود یک بو و احساس آن از مطالب دیگر مورد بررسی در روانشناسی احساس بویایی است. حتما به یاد دارید که گاهی یک بوی خاص انواعی از خاطرات را برای شما زنده می‌کند، اینکه چه ارتباطی بین این خاطرات و بو وجود دارد در حوزه روانشناسی احساس قابل بررسی است. علاوه بر این بخاطر آوردن احساس آن در ذهن به عنوان یک مساله جالب مورد توجه است. آیا این بو همان تاثیرات عصبی یک بوی واقعی را بر می‌انگیزد یا نه؟ چه عواملی در به یادآوری آن سهیم هستند؟ در قلمرو احساس مطرح هستند. بررسی اجزا درگیر حس چشایی ، ارتباط آنها با ادراک چشایی ، تاثیرات روانی از بین رفتن چشایی و تفاوتهای فردی در ادراک چشایی

از جمله مباحث مورد علاقه روانشناسی احساس است. تفاوتهای فرهنگی در ترجیحات مربوط به مزه‌ها نیز اغلب مورد بحث و جالب توجه روانشناسان بوده است. برخی از فرهنگها گرایشات بیشتری نسبت به یک مزه نشان می‌دهند. به نظر می‌رسد ترجیحات چشایی به مسائل فرهنگی ، جغرافیایی ، آب و هوا و ... ارتباط دارد. فشار، درد، گرما و سرما حسهای اصلی پوستی هستند. احساسات دیگر پوستی مثل خارش ، غلغلک ، درد تند و تیز ، درد آرام آمیزه‌های مختلفی از همان چهار حس اصلی هستند. بررسی ماهیت روان شناختی این احساسات اغلب مورد توجه روانشناسان است. آگاهی از شیوه عمل این حواس روانشناسان در بررسی پدیده‌های پیچیده‌تری مثل درک یک حس پوستی در شرایطی که محرک واقعی وجود ندارد یاری کرده است. در واژگان روزمره واژه‌ای وجود ندارد که بیانگر دستگاه حسی بخصوصی باشد که ما را از موقعیت و جنبش اعضای بدن خویش آگاه کند. به زبان این حس را حس جنبش می‌خوانند، یعنی حس مربوط به ماهیچه، زردپی‌ها و مفصلها.

اگر حس جنبش نبود کار حفظ موقعیت بدن و راه رفتن ، بالا رفتن و کنترل حرکات ارادی از قبیل دراز کردن دست و پا چنگ زدن دستکاری بسیاری دشوار می‌شد. معمولا چندان توجهی به این حس نداریم تا اینکه تصادفا پایمان به خواب می‌رود و متوجه می‌شویم که راه رفتن بدون اطلاع از تماس پا به کف تا چه حد سخت است. حس تعادل نیز به عنوان همکار حس جنبش با موقعیت کل بدن در ارتباط است و جهت گیری بدن در فضا از تنظیم

می‌کند. روانشناسی احساس با سایر حوزه‌های روانشناسی ارتباط عمیق دارد، بطوری که یافته‌های آن اغلب مورد استفاده در زمینه روانشناسی بالینی، روانشناسی صنعتی و سازمانی بوده است. ارتباط آن با حوزه روانشناسی فیزیولوژیک و روان شناسی ادراک بسیار عمیق‌تر از سایر حوزه‌های روان شناسی است. در حوزه روانشناسی تفاوت‌های فردی نیز از یافته‌های روانشناسی احساس استفاده فراوان می‌شود. در دیگر شاخه‌های علمی روانشناسی احساس با علوم زیستی، فیزیولوژی و علوم پزشکی ارتباط/نزدیک دارد.

روان شناسی احساس و ادراک یکی از مباحث عمده روان شناسی امروز است. ادراک به طور اعم، به معنای علم و آگاهی انسان از جهان بیرون و دنیای درون اوست و از دیرباز به عنوان اساس شناخت و شناسایی انسان بوده است. ادراک انسان از جهان بیرون و حالات نفسانیش، از دیرباز مورد مطالعه و بحث/فلاسفه/بوده است.

هدف هر علمی تشریح و بررسی چگونگی واقعیت‌ها و پدیده‌های عینی است. منظور از عینی این است که واقعیت‌های قابل تشریح از ذهن مشاهده کننده مستقل و برای هم قابل تجربه و مشاهده باشد. بدون شک انسان واقعیات محسوس را که علم با آنها سروکار دارد از راه ادراک حسی شناسایی می‌کنند اگرچه مشاهده آشکار در بعضی از رشته‌های علوم جدید غیرمستقیم است و یا با وسایل و ابزار خاصی/صورت/می/گیرد.

انسان یا حیوان به کمک گیرنده‌های حسی خود

از وجود واقعیات دنیای خارج یا داخل مطلع می‌گردد. این احساس پس از تفسیر و تعبیر به ادراک می‌انجامد و تکامل این ادراک به شناخت برخی پدیده‌های عالم هستی ختم می‌گردد. انتقال اثر محرک از گیرنده حسی به سیستم اعصاب مرکزی که به صورت عینی قابل پیگیری است، احساس نامیده می‌شود. این احساس ارزش شناختی ندارد و به گونه‌ای منفعل حاصل می‌گردد و اساسی صددرصد فیزیولوژیک دارد. این همان چیزی است که در حیوان و نوزاد آدمی به وضوح قابل مشاهده آزمایش است.

احساس درد در دو مرحله صورت می‌گیرد. یکی تحریک بیرونی یا درونی و دیگری تاثیر عضو حسی که به وسیله یکی از حواس حاصل می‌شود و از راه اعصاب مرکز رسان به نخاع و مراکز عصبی منتقل و موجب/احساس/می/شود.

از دیدگاه کاملاً روان شناختی احساس را می‌توان به عنوان پدیده‌ای اصلی و اولیه تنها در ارتباط با یک راه عصبی مرکز رسان در نظر گرفت. بدین ترتیب به تعداد راه‌های عصبی، احساس‌های متفاوت وجود خواهد داشت. بنابراین احساس را می‌توان با کنش سلول‌های دریافت کننده و انتقال پیام‌ها که وارد حیطه ادراک می‌شود، همزمان دانست.

آستانه حسی مفهومی اساسی در پسیکوفیزیک است. اگرچه این مفهوم را اولین بار یک فیلسوف به کار برده است. برای این که موجود زنده بتواند

به محرک های ضعیف پاسخ دهد یا این که دو محرک ضعیف را متمایز از یکدیگر احساس کند، باید شدت محرک به اندازه ای باشد که بدان حساسیت نشان دهد. طبیعی است که واکنش های ما نیز نسبت به شدت محرک ها، کم و بیش سریع و متفاوت است و در آزمایشگاه می توان آنها را بررسی کرد و روابط منظم و قابل تکراری میان این وقایع برقرار ساخت. این زمینه تحقیق را سنجش احساس/نامیده/اند.

برای سنجش احساس، ابتدا باید دو دسته از متغیرها را از یکدیگر متمایز کرد. یکی از متغیرهای مربوط به محرک ها که می توان آنها را با روش های فیزیکی توصیف و اندازه گیری کرد و دسته دیگر، متغیرهای مربوط به تجربیات حسی که مورد سنجش هستند. سپس برای اقدام به سنجش باید معنای واژه سنجش را دقیقاً روشن ساخت. در چهارچوب پسیکوفیزیک سنجش عبارت است از ایجاد ارتباط میان برخی خصوصیات محرکها با برخی خصوصیات اعداد.

در پسیکوفیزیک ادراکی بر اهمیت اثرات میدان ادراکی در چگونگی پاسخ تخمینی احساس و بر لزوم توجه به تفاوت های فردی در ادراک تاکید می ورزد. اگر تشخیص محرکی را نمی توان به یک تحلیل ساده حسی تعدیل کرد، مگر به عنوان مداخله یک مکانیسم تصمیم گیری، در این صورت نمی توان تفاوت های ادراکی را در نظر گرفت. در این جا این تغییر بنیادی در مسئله کلاسیک پسیکوفیزیک را باید با دو نظریه تشخیص پذیری علامت و سطح سازش بررسی کنیم. چنین به نظر

می رسد که انسان به گونه ای غیرفعال محیط اطراف خود و اشیای درون آن را ادراک می کند و بدون هیچ گونه فعل و تصرفی، تصاویر دنیای بیرون بر او تحمیل می شود در حالی که این طور نیست، زیرا نتایج تحقیق ها و آزمایش ها در پسیکوفیزیک بولوی ادراک بینایی، نشان می دهند که اطلاعات دریافتی به وسیله اعضای حسی گیرنده در رشته های عصبی به جریان می افتند و در مراکز عصبی و مغز بررسی و تجزیه و تحلیل می شوند. این رموزها اطلاعاتی، مجدداً از رمز بودن بیرون آمده و با داده های تجربیات ادراکی قبلی انسان، موجب پاسخ ادراک نهایی و همه جانبه می گردند.

عناصر گردآوری شده به وسیله حواس با نظم و شکل خاصی به فعالیت ادراکی جهت می دهند. هر فعالیت ادراکی به عنوان چهارچوب مرجعی در چگونگی درک علایم و محرک های محیطی مورد ادراک، سازمانی خاص پیدا می کند که در فعالیت های بعدی همانند یک فرآیند تصمیم گیری و گزینش/عمل/میکند.

شکل گیری ادراک در جهت سازش و انطباق ارگانیزم با محیط و محرک های آن صورت می پذیرد، ادراک اشیاء نیز در همین چهارچوب حاصل می شود. یکی از عناصر اساسی در این تصور ادراکی شیء معنی و مفهوم آن است. معمولاً به کمک اطلاعاتی که به دستگاه بینایی و لامسه می رسد، می توانیم پیش بینی هایی درباره شیء مورد ادراک داشته باشیم. از طرفی می دانیم که اگر شیء از جلو چشم ما ناپدید گردد، الگوی تحریک آن تا مدتی در ذهن ما باقی می ماند و با توجه به همین ویژگی

های آثار ذهنی است که آنها را طبقه بندی می کنیم و از طرف دیگر، ارزش و معنای آنها نیز، همزمان با طبقه بندی بنا به حالات روانی و انگیزه های فرد در لحظه ادراک شکل خاصی در ذهن پیدا میکند.

روان شناسان عقیده دارند که به محض تولد نوزاد آدمی یا حیوانی مانند گربه، کشف کننده های ادراکی در طرح های اولیه عصبی یا روان بنه ها وجود دارد. چنانچه این کشف کننده ها در همان آغاز زندگی به کار نیفتند و از آنها استفاده نشود برای همیشه غیرقابل استفاده می ماند. داده های ذاتی و اکتسابی لازم و ملزوم یکدیگرند و در ادراک اشیاء هماهنگی کامل دارند. معنی اشیاء برای شخص ادراک کننده همانند یک فیدبک یا پسخوراند است که در چگونگی سازمان یابی ادراک اثر می گذارد. در موقعیت هایی که محرک به اندازه کافی واضح و روشن نیست، این کیفیت به سادگی قابل مشاهده است. در این موقعیت ها تمامی معانی، نگرش ها، تجربه های عاطفی و انگیزه ها در بازشناسی محرک ها و ادراک تاثیر مستقیم می گذارند.

برای ادراک دائمی شیء که بدون شک به اطلاعات حسی بستگی دارد، هماهنگی اطلاعات جسمی کافی نیست. معیار ادراک دائمی شیء را جستجوی فعال کودک که برای پیدا کردن شیء ناپدید شده مانع را کنار می زند و شیء را از زیر آن پیدا می کند. بنابراین ادراک دائمی شیء زمانی برای کودک حاصل می شود که خود را جدا از عملی که برای به دست آوردن شیء انجام می دهد، احساس کند.

در این کتاب با سرفصل هایی چون کلیات، پسیکوفیزیک، قوانین پسیکوفیزیک، حس بینایی، حس شنوایی، حس تعادل، حس جسمی-احشایی، حس شیمیایی، احساس عمومی، سازمان و تشکل ادراکی، پدیده های ادراکی، عوامل موثر در ادراک، خطاها و اختلالات ادراکی و... آشنا خواهیم شد. (۱) احساس یعنی گرفتن اثر محرک توسط گیرنده حسی و بردن آن به آن قسمت از دستگاه عصبی مرکزی که به این کار اختصاص دارد. به عنوان مثال نوری که از صورت یک فرد (محرک) وارد چشم (گیرنده حسی) و از آنجا وارد دستگاه عصبی مرکزی ما می شود (لوب پس سری و گیجگاهی). تا اینجا احساس است اما ادراکی اتفاق نیفتاده مگر اینکه اسم صاحب چهره را به خاطر آوریم.

ادراک، فرایندی است که ما با استفاده از آن محرکهای محیطی را برای دستیابی به تجربه های معنی دار بر می گزینیم و آنها را سازماندهی و تفسیر میکنیم.

ادراک، آگاهی از رخدادها، مردم، اشیاء و موقعیتهای را شامل می شود و مستلزم جستجو، به دست آوردن و پردازش اطلاعات است. واژه های اصلی در مفهوم ادراک عبارتند از: انتخاب، سازماندهی و تعبیر و تفسیر. ما محیط خود را از طریق فرایندی فعال تجربه می کنیم. محرک محیطی را از طریق حسهای خود (بینایی، شنوایی، بویایی، چشایی و بساواایی) دریافت/میکنیم، به

جنبه های مختلف محیط خود به گونه ای گزینشی

توجه کرده، آنچه را که می بینیم بر حسب

تجربه های گذشته خود ارزیابی می کنیم. چون اغلب نیازها و تجربه های ما با نیازها و تجربه های دیگران متفاوت است، پی بردن به اینکه ادراکهای ما از محیط و از یکدیگر نیز با دیگران متفاوت است نباید مایه شگفتی ما شود.

ادراک اجتماعی (ادراک افراد)، از جنبه های مهمی با ادراک موضوعهای فیزیکی تفاوت دارد. موضوعها در دنیای فیزیکی (ادراک فیزیکی) عمدتاً به خصوصیات «سطحی» و قابل مشاهده (مثل اندازه، رنگ، وزن، مزه و غیره) معطوف است. در حالی که ادراک موضوعهای اجتماعی (مثل افراد) غالباً با خصوصیات در ارتباط است که قابل مشاهده مستقیم نیستند. و باید استنباط شوند (مثل هوش، نگرش، شخصیت و غیره). این بدان معنی است که قضاوتهای ادراک اجتماعی نسبت به قضاوتهای مربوط به جهان فیزیکی بسیار پیچیده تر و دشوارتر صورت می گیرد همچنین این نکته مشخص می شود که افراد در ادراک اجتماعی در مقایسه با ادراک اشیا دچار اشتباهات بیشتری خواهند شد.

حداقل اگر می توانستیم قضاوتهایی را که نادرستی آنها معلوم می شود، سریعاً بهبود دهیم، این مسئله چندان اهمیتی نداشت. اما به دلیل طبیعت «پنهان» خصوصیات افراد، اشتباه در ادراک اجتماعی (مثل اعتقاد به اینکه فردی دارای اعتماد به نفس است در حالی که واقعاً این گونه نیست) در مقایسه با اشتباه در ادراک فیزیکی بسیار دشوارتر مشخص می شود. بنابراین، اشتباه ما در

سنجش اندازه یک شی با دومین نگاه آشکار خواهد شد و با مشاهده دقیق تر بلافاصله تصحیح می شود. این قضیه درباره اغلب قضاوتهای معطوف به انسانها صحت ندارد. افراد هنگام قضاوت درباره دیگران ندرتاً مشاهده کننده بیطرفی هستند، نوعاً احساسات، نگرشها و انگیزشهایی دارند که بر قضاوت آنان اثر می گذارد. افراد اغلب در نگرش سوگیرانه نسبت به طبقه خاص از افراد منافع خاصی دارند. به این دلیل است که معدودی موفق می شوند نظری کاملاً عینی در مورد رؤسا، همکاران و زیردستان خود داشته باشند.